



Continuation of Two Shahnameh Rituals Among Persian Speakers in Afghanistan

Hekmatullah Nazari*

Mahdi Maleksabet**

Abstract

Rituals are symbolic and common activities that are carried out in human societies to take advantage of supernatural forces. In this paper, two rites have been addressed, which seem to be rooted in Ferdowsi's Shahnameh. One of them is singing "Makhta". What creates a link between "Makhta" and mourning in Shahnameh is not only the way of mourning, but also the belief in the immortality of the person killed, his championship during life, and the belief that the martyr has defeated evil and increased goodness. The belief that the victim evil is innocent and the epic and tragic nature of these mourning poems also strengthen the connection between singing "Makhta" and mourning poems in Shahnameh. Another issue raised in this article is the Flag of Imam Ali (pbuh), which is raised every year on the day of Nowruz in the shrine ascribed to Imam Ali in Balkh province. The research shows that this "Flag" has nothing to do with Imam Ali and is the same Derafsh Kaviani (Flag of Lotus) mentioned in Shahnameh.

Keywords: Shahnameh, Makhta, Derafsh Kaviani, Persian speakers of Afghanistan, Hazara people

* M.A. Student in Persian Language and Literature, Yazd University, Yazd, Iran (Corresponding Author), h2009_t@yahoo.com

** Professor in Persian Language and Literature, Yazd University, Yazd, Iran, mmaleksabet@yazd.ac.ir

How to cite article:

Nazari, H., & Maleksabet, M. (2022). Continuation of Two Shahnameh Rituals Among Persian Speakers in Afghanistan. *Journal of Ritual Culture and Literature*, 1(1), 201- 216. DOI: [10.22077/JCRL.2022.5107.1030](https://doi.org/10.22077/JCRL.2022.5107.1030)



Copyright: © 2022 by the authors. *Journal of Ritual Culture and Literature*. This article is an open access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution (CC BY) license (<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>).



استمرار دو آیین شاهنامه در میان فارسی‌زبانان افغانستان

حکمت الله نظری*

مهدی ملک ثابت**

چکیده

آیین‌ها کارهای نمادین، متعارف و مرسوم هستند که در جوامع انسانی برای بهره‌گرفتن از نیروهای فراطبیعی انجام می‌شوند.

در این مقاله به دو آیین که به نظر نگارنده از شاهنامه فردوسی به جای مانده است، پرداخته می‌شود. یکی از این آیین‌ها، آیین «مخته‌سرایی» زنان قوم هزاره است. آنچه میان «مخته‌سرایی» و سوگواری در شاهنامه پیوند ایجاد می‌کند تنها شکل و نحوه سوگواری‌ها نیست، بلکه باور به جاودانگی فرد کشته‌شده، روحیه مبارزه‌طلبی وی در وقت زندگی‌اش، باور بازماندگان مقتول به اینکه فرد شهید، دفع شر کرده و نیکویی را می‌افزاید، بی‌گناه بودن فرد مقتول و حماسی و تراژیک بودن این سوگ‌سرودها نیز پیوند مخته‌سرایی را با سوگ‌سرایی در شاهنامه استحکام می‌بخشد. موضوع دیگری که در این مقاله به آن پرداخته شده است، جهنده‌ای منسوب به حضرت علی (ع) است که هر سال در روز نوروز در زیارتگاه منسوب به حضرت علی (ع) واقع در ولایت بلخ افغانستان برافراشته می‌شود. در این تحقیق نشان داده شده است که این «جهنده» ربطی به حضرت علی (ع) نداشته و همان درفش کاویانی است که در شاهنامه از آن یاد شده است.

کلیدواژه‌ها: شاهنامه، مخته‌سرایی، درفش کاویانی، فارسی‌زبانان افغانستان، قوم هزاره.

* دانشجوی کارشناسی ارشد دانشگاه یزد، یزد، ایران (نویسنده مسئول)، h2009_t@yahoo.com

** استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه یزد، یزد، ایران mmaleksabet@yazd.ac.ir

۱. مقدمه

جامعه افغانستان به دلیل مرادفات کمتر با سایر کشورها، بسیاری از آیین‌های کهن را حفظ کرده است. هرچند با ورود مردم به شهرها، آیین‌های کهن کمرنگ‌تر شده‌اند، اما باوجود آن بعضی از آیین‌ها با قوت خود استمرار یافته‌اند. یکی از این آیین‌ها، که در میان قوم هزاره افغانستان هنوز زنده است، «مخته‌سرایی» است. مخته، آیین سوگواری زنان قوم هزاره است. این آیین تلفیقی از نمایش، شعر، خطابه و موسیقی است. هنگامی که جنازه مبارز ناموری از میدان مبارزه برمی‌گردد، زنی از نزدیکان آن مبارز برمی‌خیزد و به نحوه خاصی شروع به مخته‌سرایی می‌کند. ریشه این آیین به کجا می‌رسد؟

یکی از آیین‌های دیگری که هنوز در میان فارسی‌زبانان افغانستان برگزار می‌شود، برافراشتن جهنده‌ای منسوب به حضرت علی (ع) است؛ این جهنده هر ساله در روز نوروز برافراشته می‌شود و تا چهل روز برافراشته باقی می‌ماند. درباره اینکه جهنده یادشده مربوط به حضرت علی (ع) باشد، منبع موثقی وجود ندارد. منشأ این آیین چیست؟

شاهنامه فردوسی یکی از شاهکارهای زبان فارسی، منبع بسیاری از آیین‌های امروز ماست. این آیین‌ها آنقدر در روح و روان مردم جا خوش کرده‌اند که باوجود سرازیر شدن فرهنگ‌های گوناگون از سوی عرب‌ها، مغولان و ترکان، هنوز با قوت تمام باقی مانده‌اند. سوگواری‌هایی که در میان مردم فارسی‌زبان به‌ویژه هزاره‌ها برگزار می‌شوند، شباهت عجیبی با سوگواری‌هایی دارند که در شاهنامه به‌خصوص، سوگواری فریدون برای مرگ فرزندش ایرج انجام شده است.

گریه کردن، جامه چاک کردن، سر و پا برهنه کردن، پریشان کردن مو، موی کردن، صدمه وارد کردن به جسم و حتی خودکشی از جمله رفتارهایی هستند که امروز نیز در سوگواری‌های جامعه ما مشاهده می‌شوند.

جهنده حضرت علی (ع) نیز موضوعی قابل بحث است؛ از آنجاکه این جهنده هر سال در روز اول نوروز در آستان بلخ برافراشته می‌شود و تا چهل روز برافراشته می‌ماند. نگارنده معتقد است که این پرچم همان درفش کاویانی است. وحدت در زمان برافراشتن جهنده با جشن نوروز، پیدا شدن آثار باستانی قبل از اسلام از محوطه و اطراف روضه حضرت علی (ع)، برافراخته شدن این درفش توسط فارسی‌زبانان در ولایت‌های گوناگون، تحریم نوروز و این جهنده توسط بعضی از صاحب‌نظران مذهبی اهل سنت و همسانی رنگ‌های آن با درفش کاویانی نیز این ادعا را ثابت می‌سازد؛ به عقیده نگارنده آرامگاهی که در بلخ به حضرت علی (ع) منسوب است مربوط به یکی از شاهان اساطیری است که در شاهنامه از آن یاد و به خاطر مصون ماندن به این حضرت منسوب شده است؛ زیرا آرامگاه حضرت علی (ع) در شهر نجف اشرف در کشور عراق قرار دارد.

۱-۱. پیشینه تحقیق

شاهنامه با دارا بودن جنبه‌های فراوان اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و...، یکی از آثاری است که بیشترین کارهای تحقیقی روی آن صورت گرفته است. بارها به موضوعاتی چون سوگواری در شاهنامه و درفش کاویانی، پرداخته شده است؛ اما پژوهشگران کشور ما تاکنون به مقایسه آیین‌های کهن مردم فارسی‌زبان افغانستان با شاهنامه توجه کمی داشته‌اند.

از این میان، حسن فولادی در کتاب *هزاره‌ها* (۱۳۸۱) آیین‌های سوگواری همچون مخته را فقط نام برده و درباره منشأ آن هیچ حرفی نزنده است. حفیظ الله شریعتی نیز در کتاب *فرهنگ شفاهی مردم هزاره* (۱۳۹۳) از آیین سوگواری مخته یاد کرده و کمی تفصیل نیز داده است. وی نیز بر این باور است که مخته منشأ اسطوره‌ای دارد؛ اما او هم به صورت روشن این آیین کهن را با آیین‌های شاهنامه مقایسه نکرده است؛ اما فاروق انصاری در مقاله *بررسی پدیده نوروز در فرهنگ افغانستانی و ترکی* (۱۳۹۶) با تفصیل به موضوع نوروز پرداخته است؛ اما به جهنده منسوب به حضرت علی (ع) یا درفش کاویانی پرداخته است. درباره ریشه تاریخی «جهنده حضرت علی» و آیین سوگواری فارسی‌زبانان افغانستان، مقاله و کتاب خاصی دیگری نوشته نشده است؛ بنابراین، نوشته حاضر در پی ارتباط دادن آیین‌های یادشده با آیین‌هایی است که در چهار داستان اول شاهنامه از آن سخن رفته است.

۲. آیین سوگواری در شاهنامه

واژه سوگ یا سوک به معنی مصیبت، غم، ماتم و اندوه است. سوگوار یا سوکوار صفت مرکب است که از «سوگ» و «وار» تشکیل شده و به معنی ماتم‌زده، عزادار و مصیبت‌زده است. سوگواری یا سوکوارى مصدر مرکب است به معنی غم‌خواری و مصیبت‌زدگی (دهخدا، ۱۳۴۵: «سوگ»).

سوگواری یکی از آیین‌هایی است که در تمام فرهنگ‌های جهان وجود دارد. این سوگواری‌ها در فرهنگ‌های مختلف به گونه‌های متفاوت برگزار می‌شود. ممکن است در فرهنگی تنها با سکوت دوستان و آشنایان فرد ازدست‌رفته برگزار شود، در فرهنگ دیگر با گریه و زاری همراه باشد و در فرهنگی دیگر هم ممکن است با پوشیدن لباس با رنگ سیاه یا سفید و... انجام شود. آیین سوگواری در فرهنگ مردم ریشه دیرینه دارد. شاهنامه فردوسی مهم‌ترین اثر زبان فارسی است که آیین سوگواری را انعکاس داده است. مرگ قهرمانان شاهنامه زمینه سوگواری را برای زنان و مردان فراهم آورده و فردوسی با زیبایی تمام این سوگواری‌ها را به نظم کشیده است.

اندوه مرگ قهرمانان در شاهنامه به گریه کردن، جامه چاک کردن، سر و پا برهنه کردن، پریشان کردن مو، موی کندن، گیسو بریدن و کمر را بستن، کمر را به زنار خونین بستن،

صدمه وارد کردن به جسم و حتی خودکشی کردن، انجامیده است (بیوک‌زاده، ۱۳۹۳: ۵۱). در این بخش، بر اساس خوانش و تمرکز بر دو داستان شاهنامه، نمونه‌هایی از سوگواری مرگ سیامک و ایرج را می‌خوانیم. سیامک پسر کیومرث بود که بعد از آگاه شدن از تصمیم دیو، سپاهش را آماده نبرد کرد و به جنگ دیو رفت و کشته شد. کیومرث پسرش را بی‌اندازه دوست داشت. وقتی از مرگ وی آگاه شد، چنین به مویه پرداخت:

ز تیمار، گیتی بر او شد سیاه
زنان بر سر و گوشت بازو کنان
دژم کرده بر خویشان روزگار
کشیدند صف بر در شهریار
دو چشم ابر خونین دو رخ بادرنگ
برفتند ویله کنان سوی کوه
پیام آمد از داور کردگار
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۲۵)

«چو آگه شد از مرگ فرزند، شاه
فرود آمد از تخت ویله کنان
دو رخساره پر خون و دل سوگوار
خروشی برآمد ز لشکر به زار
همه جامه‌ها کرده پیروزه رنگ
دد و مرغ و نخپیر گشته گروه،
نشستند سالی چنین سوگوار

در این بیت‌ها کیومرث بر مرگ فرزندش فریاد می‌کشد و بر سر و صورتش می‌کوبد و گوشت بازوی خود را می‌کند؛ سپس لشکرش صف کشیده همه جامه‌های پیروزه رنگ به تن می‌کنند و همگی ناله کنان به طرف کوه می‌روند و یک سال تمام در کوه سوگوار می‌مانند.

در داستان دیگر وقتی فریدون از مرگ پسرش ایرج آگاه می‌شود، چنین سوگواری می‌کند:

رخ نامداران به رنگ آبنوس
پراکنده بر تازی‌اسپانش نیل
پرا از خاک سر، برگرفتند راه
کنان گوشت بازو بر آن زاد مرد
همی ریخت اشک و همی کند موی
سر خویش کرده سوی کردگار
بدین بی‌گنه کشته، اندر نگر
تنش خورده شیران آن انجمن
که هرگز نبینند جز تیره‌روز...
همی تا گیا رستش اندر کنار
شده تیره روشن جهانیین اوی
همی گفت زار: ای نبرده جوان!
که تو مردی، ای نامبردار گرد

«دریده درفش و نگون کرده کوس
تیره سیه کرده و روی پیل
پیاده سپهد؛ پیاده سپاه
خروشیدن پهلوانان بدرد
همی کرد هوی و همی خست روی
نهاده سر ایرج اندر کنار
همی گفت «کای داور دادگر!
به خنجر، سرش خسته در پیش من
دل هر دو بیداد از آن‌سان بسوز
برین گونه بگریست چندان بزار
زمین بستر و خاک بالین اوی
در بار بسته، گشاده زبان
کس از تاج دادن بدین سان نمرد

سرت را بریده به زار اهریمن تنت را شده کام شیران کفن...
همه جامه کرده کبود و سیاه نشسته بر اندوه، در سوگ شاه»
(همان، ۷۸-۷۹)

به نظر می‌رسد این سوگواری‌ها علاوه بر تسکین غم و اندوه سوگواران، نوعی آرامش روحی به قهرمانان کشته‌شده‌شان نیز می‌دهد. وقتی آن‌قدر برای قهرمانان‌شان گریه می‌کنند که در نهایت گیاه در خاک آن‌ها می‌روید، می‌توان چنین تعبیر کرد که قهرمان دیگر جاودانه شده است. گیاه رستن بر گور کسی می‌تواند تعبیر به سبز و جاودانه شدن و نیز کهنه شدن آن غم باشد که سوگواران باید کم‌کم آن را از یاد ببرند و به کارهای روزمره و عادی‌شان برگردند.

۲-۱. آیین سوگواری در میان هزاره‌های افغانستان

در بعضی از مناطق افغانستان هم‌اکنون رسم است که بعد از خاک‌سپاری یک فرد، علاوه بر روشن کردن آتش در کنار گور تازه مرده، برای سه شب اول، هر باری که برای دعا و نیایش آنجا می‌روند، روی آن گور آب می‌پاشند و جمله‌ای هم در بین مردم وجود دارد که معمولاً وقتی غم کسی را از یاد می‌برند می‌گویند: «د گور شی خار سویه کده» به این معنا که دیگر بر گورش خار روییده است. این سوگواری تا یک سال ادامه می‌یابد و در طول این یک سال، خانواده فرد کشته‌شده غم‌دار است و هیچ‌گونه مراسم شادی برگزار نمی‌کند. حتی دوستان دور و نزدیک آن خانواده نیز به‌ندرت چنین کاری را انجام می‌دهند. اگر هم بخواهند مراسم شادی برگزار کنند، اول نزد خانواده عزادار می‌روند و از ایشان اجازه می‌گیرند و بعد جشن و شادی‌شان را برگزار می‌کنند. بعد از یک سال غم‌داری، خانواده‌ای که فردی را از دست داده است، می‌تواند به‌صورت معمول به کارهای روزمره بپردازد، درست چنانکه در مرگ ایرج فرزند فریدون اتفاق افتاد و شاه و دربار یک سال تمام سوگوار بودند و بعد از آن به زندگی عادی برگشتند.

بسیاری از رفتارهایی که در شاهنامه، در سوگ قهرمانان آمده است، امروزه در بسیاری از مناطق افغانستان، به‌ویژه در مناطق (هزاره نشین) رواج دارد. گریه کردن، جامه چاک کردن، سر و پا برهنه کردن، پریشان کردن مو، موی کردن، صدمه وارد کردن به جسم و حتی خودکشی کردن از جمله رفتارهایی هستند که امروزه در بین مردم وجود دارد. به نظر می‌رسد در گذشته‌ها علاوه بر مناظره‌های منظوم پهلوانان، در مواردی سوگواری‌ها نیز به صورت منظوم بوده است؛ زیرا سوگ سروده‌های شاهنامه نیز جنبه‌های حماسی بسیاری دارد و بسیاری از آن‌ها از زبان شخص اول (سوگوار) به نظم درآمده است. همان‌طور که در شاهنامه سوگواران زن، رفتارهایی چون موی کردن، موی پریشان کردن، جامه چاک کردن، گیسو بریدن، بر سر و صورت زدن و خاک بر سر پاشیدن را از خویش به‌جای گذاشته‌اند،

این آیین‌ها پس از هزاران سال، هنوز در بسیاری از مناطق افغانستان امروزی که مرکز تعدادی از اتفاقات شاهنامه بوده‌اند، به‌خوبی حفظ شده است. یکی از این آیین‌ها که در میان مردم هزاره از شهرت زیادی برخوردار است و بعضاً امروز نیز برگزار می‌شود «آیین مَحْتَه سرایی» است. معنای لغوی این واژه با تمام شهرتی که در میان مردم فارسی زبان افغانستان (هزاره‌ها) دارد، تاکنون در هیچ‌یک از واژه‌نامه‌های فارسی نیامده است.

«مخته» (max,te)، آیین سوگواری زنان قوم هزاره در افغانستان است. این آیین تلفیقی از نمایش، شعر، خطابه و موسیقی آوازی است. هنگامی که جنازه مبارز ناموری را از میدان نبرد به روستا یا قبیله‌اش می‌آورند و مردمان آن را در میان می‌گیرند، زنی که غالباً مادر یا خواهر مقتول است، برمی‌خیزد و گوشه چادر را زیر لبه کلاه‌خود می‌گذارد و بقیه چادر را از پشت سر می‌آویزد؛ سپس پای راست خود را روی پای چپ می‌گذارد، دو دستش را به کمر می‌گیرد و نوحه‌خوانی می‌کند. توصیف دلآوری‌های جنگاور، چگونگی کشته شدن وی، وضعیت خانواده و آنچه از او مانده و بیان آرزوهای مخته‌خوان، موضوعات اصلی مخته است. مخته‌ها درون‌مایه‌های حماسی و تراژیک دارند: زن مخته‌خوان، با شیون‌های آهنگین و کلام حماسی خود...، مردان بازمانده ایل را که خسته و افسرده‌اند، به پایداری در برابر دشمن برمی‌انگیزد... . مخته‌خوان با بیان تراژیک خود، شنوندگان را متأثر می‌کند؛ مثلاً از پایان کار جنگجوی تازه دامادی می‌گوید که عروسش چشم به راه او است، یا کشته‌ای که تنها فرزند یا برادر کوچکش، یارای خون‌خواهی ندارد» (مظفری، ۱۳۷۸: ۹۳۳).

عنصر اصلی مخته‌ها، ریشه محلی آن است که به بلاگردان یا بلاگردان بی‌گناه برمی‌گردد. بلاگردان بی‌گناه، قربانی نبردهای قبیله‌ای می‌شود تا از تباهی نظام قبیله‌ای به دست عوامل مهاجم و ویرانگر، جلوگیری شود. هرگاه جامعه‌ای گرفتار خشونت یا فاجعه‌ای گردد، فدا شدن بلاگردان بی‌گناه قبیله، باعث رفع شر می‌شود و نیکویی و برکت را به جامعه محلی برمی‌گرداند. این نوع بلاگردان در ادبیات کهن هزاره‌های غزنین و فارسی‌زبانان وجود داشته است که نمونه‌های کامل آن بلاگردان‌های آیینی، مانند سوگ سیاوش است که در برخی مناطق افغانستان و هزاره‌نشین برگزار می‌شده است.

مخته سیاوشان که نوع کهنی از مخته هزاره‌های غزنین است با پوشیدن لباس سفید برگزار می‌شد که نماد پیروزی خیر بر شر است. سپیدی و جامه سپید، نشان روح جاویدانگی است که با فرشتگان همسو است. بر این باور، وقتی بدن شهید قبیله را در پارچه سپید می‌پیچند، نشان‌دهنده پیوستن او به خیل فرشتگان است. اینجاست که مخته‌ها نیز شروع می‌شوند. این مخته‌ها که گونه‌ای از رجزخوانی حماسی است در ابتدا به‌صورت ناپیوسته وجود داشته است و اکنون با آرایش‌های ادبی محلی عجین شده و ساختار نهایی یافته‌اند. برخی مخته‌ها منشور هستند و از صناعت ادبی شفاهی بالایی برخوردارند که در آن رجزخوانی، مبارزه‌خواهی و روحیه انتقام‌گیری در اوج قرار دارد؛ اما بیشتر مخته‌ها منظوم‌اند. در مخته‌های منظوم، وزن و بحر یگانه‌ای را می‌پذیرند، تنوع وزن

و بحر در آن‌ها کم است یا اصلاً نیست. از مشهورترین مخته‌ها، مخته‌های فیض‌خو (فیض‌الله‌خان هزاره) از خوانین قره‌باغ ولایت غزنی است که احتمالاً توسط یکی از رعایای وی سروده شده است؛ زیرا بعد از مرگ فیض‌الله‌خان، تمام خانواده و اقوامش به قتل می‌رسند. مخته دیگر از نجف بیگ شیرو است که از شخصیت‌های مشهور هزاره بود. مخته‌های فقیرزوار، ملا سبزه‌علی و گل مامد (گل محمد) از دیگر مخته‌های مشهورند (شریعتی، ۱۳۹۳: ۳۳۹-۴۳۰).

در زیر یکی از مخته‌های مشهور را که مادر گل محمد (از اهالی قره‌باغ ولایت غزنی)، در سوگ او سروده است، می‌خوانید:

شار کابل غوغا شده

بیرق سرخ بالا شده

بچی سقو پاچا شده

اربون تو گل مامد ما

قیرون تو گل مامد ما

گل مامد خان کابل موره

د کوه چند اول موره

از راه تخته پول موره

اربون تو گل مامد ما

قیرون تو گل مامد ما

گل مامد خان شولو موره

راه ره ایشه از کو موره

همراه جوونو موره

اربون تو گل مامد ما

قیرون تو گل مامد ما

گل مامدخان غزنی موره

ده جنگ سقاوی موره

از راه بی راهی موره

اربون تو گل مامد ما



قیرون تو گل مامد ما
یک جنگ ده سرروضه شده
گل مامد خان کشته شده
سرکشی بریده شده
اربون تو گل مامد ما
قیرون تو گل مامد ما
گل مامد خان کشته شده
ده خون خو آغشته شده
بلی موتر ایشته شده
اربون تو گل مامد ما
قیرون تو گل مامد ما
گل مامد خان بی سر آمد
بی سر و بی افسر آمد
مردیش بلی موتر آمد
اربون تو گل مامد ما
قیرون تو گل مامد ما
اسپی بیری اش بیوه مانده
دستایشی پر خینه مانده
بلدی باپه ریزه مانده
اربون تو گل مامد ما
قیرون تو گل مامد ما
اسپی بیری راهی شده
دانی ارسی خالی شده
ده جنگ سقاوی شده
اربون تو گل مامد ما
قیرون تو گل مامد ما



رستم علی ریزه شده
ریزه منه خانه شده
بلدی مامد دیونه شده
اربون تو گل مامد ما
قیرون تو گل مامد ما
اسپو ده طویله مانده
بی زین و بی قیزه مانده
روی شی سوی درگه مانده
اربون تو گل مامد ما
قیرون تو گل مامد ما
تفنگ ده سراچه مانده
سمند ده طویله مانده
بلدی آتی ریزه مانده
اربون تو گل مامد ما
قیرون تو گل مامد ما
گل مامد خان سر، سر میه
بی سر و بی افسر میه
پیش مادر بی سر میه
اربون تو گل مامد ما
قیرون تو گل مامد ما
امیر نو دامد ما



باچی امیر مامد ما (همان، ۳۳۹-۴۴۲)

علاوه بر شکل و نحوه سوگواری‌ها، آنچه میان «مخته» و سوگواری در شاهنامه پیوند ایجاد می‌کند، باور به جاودانگی فرد کشته‌شده، روحیه مبارزه‌طلبی در زمان حیات شخص مقتول و بازماندگان وی، باور بازماندگان مقتول به دفع شر کردن فرد شهید و افزودن نیکویی، بی‌گناه بودن فرد مقتول و حماسی و تراژیک بودن این سوگسروده‌ها است. نبرد مقتول با قاتل، در شاهنامه و جامعه هزاره، نبرد نیک و بد است و سوگواری برای نیکان

از دست‌رفته‌ای صورت می‌گیرد که معمولاً جوان‌اند و بی‌گناه و عاری از شر که قهرمانانه به مبارزه می‌پردازند و در نهایت نیز به شهادت می‌رسند.

۲-۲. درفش کاویانی

در لغت‌نامه دهخدا ذیل واژه درفش آمده است: «فوطه‌ای که در روز جنگ بر بالای دستار و خود بپیچند که به ترکی دولغه گویند. پارچه اقماش سه گوشه که به زر منقش کرده بر سر علم بندند و چون معنی درفشیدن لرزیدن است این را نیز درفش از آن گویند که از باد می‌لرزد» (دهخدا، ۱۳۷۷: «درفش»)

استفاده این واژه بعد از حمله عرب‌ها و مغول‌ها بر خراسان، کمتر شده و جای آن را واژگانی چون لواء، بیرق، پرچم و علم گرفته است. به نظر می‌رسد که بیشتر از همه نویسندگان و شاعران، فردوسی طوسی این واژه را در اثر مشهورش (شاهنامه) استفاده کرده باشد. واژه درفش در شاهنامه فردوسی به همین معنا به کار رفته است. طبق یادآوری شاهنامه، درفش برای نخستین بار توسط کاوه آهنگر برافراشته شد. این پرچم نماد طغیان و نهضت حق‌طلبانه علیه ظلم و ستم است. پس از کاوه آهنگر تمام شاهانی که در شاهنامه از آن‌ها یاد شده است از درفش استفاده کرده‌اند. درفش کاویانی برای مردم (ایران فرهنگی) تبلور روحیه حماسی علیه خودکامگی و جورپیشگی است. بنا بر روایت شاهنامه، ضحاک مار دوش، شاه تازی، کسی است که جز خون‌خواری به چیز دیگری نمی‌اندیشیده است. در مقابل، کاوه آهنگر دلاور مردی است که با بلند کردن درفش، سبب انقلابی می‌شود که سرانجام آن، مردم از شر این موجود اهریمنی رهایی می‌یابند. آنجا که کاوه، از خون‌خواری ضحاک به ستوه آمد، به مجلس ضحاک درآمد و فریاد برآورد:

تو شاهی و گراژدها پیکری
بباید بدین داستان داوری...
که مارانت را مغز فرزند من
همی داد باید به هر انجمن
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۴۶-۴۷)

ضحاک از اندیشه کاوه آگاه بود و پس از شکایتش، پسر وی را برایش بازگرداند ولی در مقابل از وی خواست تا زیر سندی را امضا کند که ضحاک در آن، به‌عنوان شاه راستکار معرفی شده بود. کاوه وقتی آن سند را خواند، چنین داد سخن کرد:

خروشید که‌ای پای‌مردان دیو
بریده دل از ترس گیهان خدیو
نباشم بدین محضر اندر گواه
نه هرگز بر اندیشم از پادشاه
خروشید و برجست لرزان ز جای
بدرید و بسپرد محضر به پای...

گران مایه فرزند او، پیش روی، ز ایوان برون شد خروشان به کوی
(همان، ۴۷).

پس از اینکه کاوه از دربار ضحاک با فریاد و خروش بیرون می‌رود، مردم بسیاری گرد وی
جمع می‌شوند. کاوه مردم را چنین به قیام برمی‌انگیزد:

چو کاوه برون شد ز درگاه شاه، برو انجمن گشت بازارگاه
همی برخروشید و فریاد خواند جهان را سراسر سوی داد خواند
از آن چرم کاهنگران پشت پای پوشند هنگام زخم درای
همان کاوه آن بر سر نیزه کرد همانگه ز بازار برخواست گرد
خروشان همی رفت نیزه به دست که: «ای نامداران یزدان پرست!
کسی کو هوای فریدون کند سر از بند ضحاک بیرون کند...
بدان بی‌بها ناسزاوار پوست پدید آمد آواز دشمن ز دوست
همی رفت، پیش اندرون، مرد گرد سپاهی بر او انجمن شد نه خرد...
چو آن پوست، بر نیزه بر دید کی به نیکی یکی اختر افگند پی
بیاراست آن را به دیبای روم ز گوهر، بر او پیکر زره بوم
بزد بر سر خویش بر گردماه؛ یکی فال فرخ پی‌افگند شاه
فروهشت ازو سرخ و زرد و بنفش همی خواندندش کاویانی درفش
از آن پس هر آنکس که بگرفت گاه به شاهی به سر بر نهادی کلاه
بران بی‌بها چرم آهنگران برآویختی نو به نو گوهران
ز دیبای پرمایه و پرنیان برآنگونه گشت اختر کاویان
(همان: ۴۷-۴۸)

۳-۲. درفش کاویانی در افغانستان

درفش یا پرچم، امروزه در میان کشورهای جهان به نماد شکوه، پایداری و استقلال آن
کشورها تبدیل شده است. در این میان، مردم افغانستان در روز نوروز پرچمی را در شهرهای
مختلف بلند می‌کنند که به جهنده حضرت علی (ع) مشهور است. بلند کردن این پرچم در
دیگر شهرها، جنب و جوش زیادی ندارد؛ اما در آستان بلخ با فرّ و شکوه زیادی برافراخته
می‌شود. در مراسم «جهنده بالا» گروه‌های مختلف قومی و مذهبی کشور حضور پیدا
می‌کنند. این پرچم دیر زمانی است که در میان مردم عام، جنبه دینی به خود گرفته
است. مردم از سراسر افغانستان در زیارتگاه منسوب به حضرت علی (ع) و جهنده او حضور
پیدا می‌کنند. این پرچم به تعداد روزهای جشن نورزوی (۴۰ روز) به صورت برافراشته،
می‌ماند؛ بعد از چهل روز که مردم به شهرهایشان می‌روند و به زندگی عادی‌شان
برمی‌گردند، این پرچم نیز در یک مراسم و گردهمایی فرود آورده می‌شود.

مهم‌ترین دلیلی که معتقدان به (جهنده حضرت علی (ع))، آن را سند می‌پندارند، بند

کوتاهی است که در کتاب *طبقات ناصری* در ذکر سلطان غیاث‌الدین محمد سام (از شاهان غوری) آمده است:

«که در عهد خلافت امیرالمؤمنین، علی کرم الله وجهه ایمان آورد و از آن عهدی و لوایی بستد و هر که از آن خاندان بتخت نشست، آن عهد و لوای علی بدو دادندی و محبت ائمه و اهل بیت مصطفی صلی الله علیه و سلم، در اعتقاد ایشان راسخ بود» (سراج، ۱۳۴۲: ۱۹-۲۰)؛ اما نویسنده این مقاله بنا به دلایلی که دارد بر این باور است که درفش یادشده مربوط حضرت علی (ع) نیست. این نکته نیز ممکن است درست باشد که عرب‌ها وقتی به خراسان حمله کردند آنچه از گوهر و چیزهای ارزشمند در درفش کاویانی وجود داشت، به یغما بردند و درفش را به آتش کشیدند:

... و هرکس اندر آن چیزی می‌افزود از جواهر بیش‌بها. تا به روزگار عمر ابن الخطاب رضی الله عنه که بدشت قادسیه حرب کردند و شکست بر عجم آمد و آن درفش بستند و آن جواهر از وی باز کردند و اصل وی ناچیز کردند (گردیزی، ۱۳۶۳: ۳۵).

هرگاه پدیده‌ای در دل یک جامعه سنتی، تبدیل به سنت و نماد شود، آن پدیده به‌سادگی از بین نخواهد رفت؛ زیرا رفتارهای جامعه بشری طبق آن سنت‌ها و نمادها انجام می‌شود. چنانکه شاهد هستیم درفش کاویانی (تندیس آن) طبق بعضی گزارش‌ها از میان رفته است؛ اما فارسی‌زبانان تمام دنیا در بحث‌های فرهنگی و سیاسی‌شان آن را گرامی می‌دارند و از آن یاد می‌کنند. واقعیت این است که خراسانیان متعهد به آیین‌های کهن، درفش کاویانی را نیز مانند جشن نوروز، چهارشنبه‌سوری، شب یلدا، فالگیری و دیگر آیین‌ها زنده نگه داشته‌اند. به نظر می‌رسد تغییر نام و شکل پرچم کاویانی به پرچم حضرت علی (ع)، به خاطر نگهداری از آن پرچم صورت گرفته است. آیین‌های کهن بسیاری وجود دارد که با سنت‌های اسلامی آمیخته و حفظ شده‌اند. در بعضی موارد، نگارنده شاهد بوده است که مکان‌هایی برای مدت‌های طولانی برای مردم زیارتگاه بوده و مقدس پنداشته شده است؛ اما در همین چند سال اخیر کسانی پیدا شده‌اند که آن زیارتگاه‌ها را حفر کرده‌اند و آثار باستانی مانند مجسمه‌های طلایی بودا و... را از آن جا به‌دست آورده‌اند. همان‌گونه که برای همه مسلمانان معلوم است هیچ‌گاه حضرت علی (ع) (نه در زمان خلافت و نه قبل از آن) وارد افغانستان امروزی نشده است. آرامگاه وی نیز در شهر نجف اشرف کشور عراق قرار دارد؛ باین‌حال، در استان بلخ افغانستان نیز آرامگاهی منسوب به وی قرار دارد. به اعتقاد نگارنده بعید به نظر می‌رسد که این آرامگاه متعلق به حضرت علی (ع) باشد؛ همچنین به چهار دلیل زیر جهنده‌ای که در روز نوروز با حضور ارکان دولتی و مردم فراز آورده می‌شود پرچم حضرت علی (ع) نیست.

۱- وحدت زمان در برگزاری نوروز و برافراشته شدن درفش

نخستین دلیلی که می‌توان این پرچم را از اعراب جدا کرده؛ درفش کاویانی دانست، وحدت زمان فراز آوردن آن با نوروز جمشیدی است. این پرچم در روز نوروز توسط سیاست‌مداران، با حضور هزاران تن از مردم با شور و هلهله فراز آورده‌شده و تا چهل روز که جشن نوروز ادامه دارد برافراشته باقی می‌ماند و در روز چهلم از سال نوطی مراسم خاصی پایین کشیده می‌شود. این پرچم همراه با جشن نوروز بارها از سوی مجتهدان دینی (به‌ویژه اهل سنت) مورد حمله نیز قرار گرفته و به زردشتیان و غیرمسلمانان نسبت داده شده است. به این معنی که حتی بسیاری از مسلمانان بر این باورند که این پرچم، پرچم حضرت علی (ع) نیست و به زردشتیان و مجوسیان برمی‌گردد.

۲- موزیم (موزه) روضه مبارک

در سال‌های آخر، در بخشی از آرامگاه منسوب به حضرت علی (ع) در بلخ موزه‌ای ساخته شده است که آثار تاریخی زیادی از قبل از اسلام در آن موجود است. بسیاری از آثار تاریخی دوران پیش از اسلام از اطراف همین روضه منسوب به حضرت علی (ع) کشف شده است؛ این نکته نمی‌تواند اتفاقی باشد. به نظر می‌رسد، این مقبره مربوط به یکی از شخصیت‌های بزرگ مانند جمشید، زردشت یا ... باشد که به خاطر ایمن ماندن از تخریب مسلمانان، به حضرت علی (ع) منسوب شده است. بلخ شهری است که طبق گزارش بعضی از کتاب‌ها، توسط کیومرث و بنا بر روایاتی توسط جمشید بنا شده است. به این ترتیب، شهر بلخ، یکی از مراکز مهم برای بسیاری از پادشاهان دوره پیش از اسلام بوده است.

پس بعید نیست که این پرچم نیز همان پرچمی باشد که کاوه آهنگر در دوره ضحاک (که پس از جمشید به تخت پادشاهی نشست) بلند کرد.

۳- تجلیل و فراز آوردن آن در میان فارسی‌زبانان افغانستان

در روز نوروز در تمام آستان‌هایی که مردم فارسی‌زبان قرار دارند از جمله هرات، غزنه، کابل، کهن‌دژ، تخار، بامیان، سمنگان، سیستان (نیمروز) و... از فراز آوردن این پرچم تجلیل می‌شود؛ اما این مراسم در بلخ باشکوه‌تر از تمام مناطق برگزار می‌شود. فارسی‌زبانان با درک و مسئولیت فرهنگی و هویتی‌شان، این مراسم را انجام می‌دهند. این مراسم در مناطقی که مردم به زبان پشتو یا زبان‌های دیگری صحبت می‌کنند، برگزار نمی‌شود. از آنجاکه سخن از جشن باشکوه نوروز و درفش کاویانی با روایت شاهکار بزرگ زبان فارسی (شاهنامه فردوسی) به ما رسیده است، پس بیجا نیست پندار ما این باشد که این درفش، همان درفش کاویانی است که فارسی‌زبانان افغانستان هر سال آن را در جشن نوروز بر پا می‌کنند و با شادمانی و سرور تمام این آیین نیک را زنده نگه می‌دارند. همین پرچم است که سال‌هاست در روزهای نوروز مردم را گرد هم می‌آورد و نسبت به سرزمین و آینده‌شان مسئولیت‌پذیر می‌سازد؛ زیرا در برگزاری جشن (جهنده‌بالا) عموماً از

مسئولیت‌های شهروندی، رشادت، سیاست، فرهنگ و آینده مملکت سخن می‌رود.

۴- وحدت رنگ در درفش کاویانی و جهنده‌ای منسوب به حضرت علی (ع)

رنگ درفش کاویانی به روایت شاهنامه فردوسی؛ سرخ، زرد و بنفش است:

فروهشت ازو سرخ و زرد و بنفش همی خواندش کاویانی درفش

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۴۸)

درفش کاویانی به شکل چهارگوشه، روی نیزه‌ای بلند بسته بوده است. اگر به جهنده منسوب به حضرت علی (ع) توجه کنیم، هرچند بعضی رنگ‌های دیگر نیز در آن به چشم می‌خورد؛ رنگ‌های سرخ، زرد و بنفش را به‌روشنی در آن خواهیم یافت. همه این موارد، دال بر این است که این درفش، درفش کاویانی است، نه جهنده حضرت علی (ع).

۳. نتیجه‌گیری

آیین‌ها کارهای نمادین، متعارف و مرسوم هستند که در جوامع انسانی برای بهره‌گرفتن از نیروهای فراطبیعی انجام می‌شوند.

آنچه در این مقاله به آن پرداخته شده است، دو آیین از شاهنامه فردوسی است. یکی از این آیین‌ها، مخته‌سرایی زنان قوم هزاره است. آنچه میان «مخته‌سرایی» و سوگواری در شاهنامه پیوند ایجاد می‌کند تنها شکل و نحوه سوگواری‌ها نیست، بلکه باور به جاودانگی فرد مقتول، روحیه مبارزه‌طلبی وی در زمان زندگی‌اش، باورمندی بازماندگان مقتول به اینکه فرد شهید، دفع شر کرده، نیکویی را می‌افزاید، بی‌گناه بودن فرد مقتول و حماسی و تراژیک بودن این سوگ‌سروده‌ها نیز مخته‌سرایی را با سوگ‌سرایی در شاهنامه پیوند می‌دهد.

موضوع دیگری که در این مقاله به آن پرداخته شده است، جهنده‌ای منسوب به حضرت علی (ع) است که هر سال در روز نوروز در زیارتگاه منسوب به آن حضرت واقع در ولایت بلخ افغانستان برافراخته می‌شود. این تحقیق نشان می‌دهد به دلیل وحدت زمان برافراشتن این جهنده با روز اول نوروز، برگزاری این آیین توسط فارسی‌زبانان افغانستان، تحریم این آیین توسط بعضی از مذهب‌یون اهل سنت و نسبت دادن آن به زردشتیان، وحدت رنگ در جهنده منسوب به حضرت علی (ع) و درفش کاویانی و پیدا شدن آثار باستانی قبل از اسلام در محوطه زیارتگاه منسوب به حضرت علی (ع) این زیارتگاه و پرچم ربطی به آن حضرت ندارد و همه این نشانه‌ها تأییدکننده این ادعا است که این درفش، درفش کاویانی است.

کتابنامه

- انصاری، فاروق. (۱۳۹۶). «بررسی پدیده نوروژ در فرهنگ افغانستان و ترکی». *ادبیات معاصر*. س ۲. ش ۸-۹. صص ۱-۸.
- بیوکزاده، صبا. (۱۳۹۳). «آیین‌های سوگواری در حماسه با تأکید بر سوگواری زنانه بر اساس شاهنامه». *زن و فرهنگ*. س ۶. ش ۲۱. صص ۴۳-۶۱.
- پولادی، حسن. (۱۳۸۱). *هزاره‌ها*. ترجمه علی‌عالمی کرمانی. کابل: عرفان.
- خیام، عمر. (۱۳۹۳). *نوروزنامه*. کابل: آرمان‌شهر.
- دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۷۷). *لغت‌نامه دهخدا*. تهران: روزنه.
- سراج، منهاج. (۱۳۴۲). *طبقات ناصری*. به تصحیح عبدالحی حبیبی قندهاری. کابل: انجمن تاریخ افغانستان.
- شریعتی، حفیظ. (۱۳۹۳). *فرهنگ شفاهی مردم هزاره*. کابل: امیری.
- کزازی، میرجلال‌الدین. (۱۳۸۶). *نامه باستان*. تهران: سمت.
- گردیزی، عبدالحی بن ضحاک. (۱۳۶۳). *زین الاخبار*. تهران: دنیای کتاب.
- مظفری، ابوطالب. (۱۳۷۸). «مخته، دمیدن در اجاق‌های خاموش» مندرج در *دانشنامه ادب فارسی در افغانستان*. به سرپرستی حسن انوشه. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان چاپ و انتشارات.